



سورة الضحی

مکی و دارای ۱۱ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الضُّحَى ۱

وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى ۲

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى ۳

وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى ۴

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۵

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ۶

وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى ۷

وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ۸

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۹

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۱۰

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۱۱

به نام خدای بخشنده مهربان.

{ ۱ } به هنگامی که روز بر آید و نور بتابد، سوگند.

{ ۲ } و به شب آنگاه که تاریکیش همه را فراگیرد و آرامش بخشد.

{ ۳ } نه پروردگارت تو را واگذارده و نه خشم نموده.

{ ۴ } برای تو همانا فرجام بهتر از آغاز است.

{ ۵ } و پروردگارت آن چنان در آینده به تو عطا کند تا خشنود شوی.

{ ۶ } آیا تو را یتیمی نیافت پس جای و پناهت داد؟

{ ۷ } و بی‌راحت یافت پس رهنمائیت کرد؟

{ ۸ } و عیالمند نادارت یافت پس بی‌نیازت نمود؟

{ ۹ } اما یتیم را، پس زیر دست و زبون مگردان.

{ ۱۰ } و اما خواهان را، پس از خود دور مران.

{ ۱۱ } و اما نعمت پروردگارت را پس بازگو کن.

شرح لغات:

سَجَى : شب آرام گرفت، پوشاند، تاریکیش فراگرفت، دوام یافت، شتر ناله سر

داد.

لیلۃ ساجیه، و بحر ساج: شبی که هوایش و دریایی که طوفانش آرام باشد.
 قَلَى: به کسی بی مهر شد، کینه ورزید، گوشت را پخت. مصدر آن قلی (با کسر
 قاف و قصر الف و فتح قاف و مد الف)
 ودّع، با تشدید دال: کسی را ترک نمود، از وی برید، پشت سرش وا گذاشت،
 مسافر را بدرقه کرد، به راه انداخت، چیزی را به امانت سپرد، در جایی محفوظ
 داشت.

یتیم: طفل بی پدر، حیوان بی مادر، هرچه بی مانند و کمیاب است.
 آوی: کسی را در خانه خود جای داد، در پناهِش گرفت، به او رحم آورد.
 ضالّ: گمراه، گم گشته، بی راه، یگانه و بی کس.
 عائل: نادار، عیال مند. فاعل از عال: نادارش کرد، ناتوانش نمود.
 لا تقهر، از قهر (فعل ماضی): بر او چیره شد، زیون و زبردستش نمود.
 لا تنهر، از نهر: سائل را با خشونت راند، به رویش بانگ زد، از خود دور و
 ناامیدش نمود، خون به شدت جاری شد، آب در نهر روان گردید.

«وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ، مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ»: الضحی، آغاز بالا
 آمدن روز و تابش آفتاب است، چنانکه در معنای ضحیها، گفته شد. و موارد
 استعمال و تقابل آن با «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ»، همین معنا را تأیید می کند.
 این دو سوگند، دو وضع کاملاً متقابل را در روز و شب می نمایاند: آنگاه که
 آفتاب بالا آمده و سطح تابش را یکسره فرا گرفته و همه چیز را از جای برانگیخته
 است، و آنگاه که پرده تاریکی همه را در برمی گیرد، و در سکون و خاموشی می برد.
 اطلاق الضحی، و تقیید اللیل به ظرف «اذا سجی» و تقابل این دو، اصالت نور و
 تحریک آن، و موقت بودن تاریکی و سکون شب را می رساند.

«ما ودعک...» مورد اشهاد و جواب دو قسم است، اضافه رب «ربک» اشعار به



توجه و لطف خاص، و حذف مفعول قلی، اشعار به تعمیم دارد: نه پروردگار تو، تو را رها کرده و از تو بریده است، و نه با تو و هیچ کس دشمنی و خشمی دارد.

مفسرین این سوره را، از نخستین سوره‌های قرآن و نزول آن را پس از اولین ظهور وحی و سپس قطع شدن آن می‌دانند. قسم‌ها و خطاب‌های این سوره نیز دلالت بر چنین وضع و زمانی دارد. پس از نزول اولین آیات سورهٔ اقرأ، برای مدتی که گویا از دوازده روز کمتر و از چهل روز بیشتر نبوده، یکسره وحی قطع شد، و آن حضرت دچار نگرانی و اضطراب شدید گردید.

ظاهر این آیات نیز همین را می‌رساند که بر اثر قطع وحی، آن حضرت خود نگران و اندیشناک شده و این آیات نازل گشته است، نه آنکه چون خدیجه از روی مهربانی، یا قریش برای سرزنش گفته باشد که خدایت تو را رها کرده و بر تو خشمگین شده، این سوره نازل شده باشد.

دو فعل «ما ودّعک» و «ما قلی»، و ترتیب آن‌ها، چگونگی اندیشهٔ آن حضرت را در مدت قطع وحی می‌رساند: آیا پروردگارش او را رها کرده و رابطه‌اش را بریده است؟ آیا بیش از رها کردن، به او بی مهر شده یا خشم نموده است؟

از معانی کلمهٔ قلی، خشم و اعراض پس از آزمایش نیز استفاده می‌شود، چنان‌که گویند: «جَرَّبِ النَّاسَ فَإِنَّكَ إِذَا جَرَّبْتَهُمْ قَلَيْتَهُمْ وَ تَرَكْتَهُمْ»^۱: «مردم را بیازمای، پس چون آزمودی، بر آن‌ها خشمگین می‌شوی و رهاشان می‌نمایی». بنابراین معنا، گویا آن حضرت چنین نگرانی داشته است که شاید خداوند او را برای وحی شایسته ندیده که او را رها کرده، یا بر او خشمگین شده است. چنان‌که نقل کرده‌اند این نگرانی و اندیشه یکسر خواب و آسایشش را برید و مطالب دیگر...

۱. این جمله یک ضرب‌المثل است، چنان‌که سید رضی در نهج البلاغه (حکمت ۴۰۵) از امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی از راویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که «اخْبِرْ تَقْلِهِ» بیازمای دشمن او می‌شوی.

این سوره پس از آن نگرانی سخت و جانفرسا، نازل شد و با دو سوگند راز قطع وحی را در اولین بار و شاید بارهای دیگر بیان نمود، و اندیشه‌ای که خاطر آن حضرت را مشغول و نگران می‌داشت نفی کرد. آنگاه با خطاب‌های لطف‌آمیز و امیدانگیز و رضایت‌بخش، لطف خاص را به او نمایاند و سوابق الطاف را به یاد آورد.

از روایات و اشارات آیات معلوم می‌شود که از آغاز ظهور وحی، و تابش ناگهانی و خیره‌کننده و سپس قطع آن، تا مدتی آن حضرت دچار اضطراب و وحشت بود، به این ترتیب که القاء کلمه ناگهانی و غیر مأنوس «اقراً» با هاله و نوری که در برداشت، بار سنگینی بر آن حضرت وارد آورد و مدهوشش نمود، پس از آن پنج آیه اول سوره اقرأ با سرعت تابید و قطع شد، و رسول اکرم با خستگی و نگرانی و دگرگونی که در خود و عالم می‌دید به سوی مکه سرازیر شد، و بعد از آن با فاصله‌ای آیات اول سوره مدثر پرتو افکند که فرمان قیام و انذار بود، این فرمان، فشار و نگرانی بیشتری پیش آورد.^۱

پس از آن یکسره وحی قطع شد و حضرتش را در حال انتظار و نگرانی و آثار انجذاب و نفوذ فرمان‌های خود گذارد. شاید تقدیر و تدبیر پروردگار این بود که باید فاصله‌ای در میان باشد و زمانی بگذرد تا سراسر قوا و مشاعرش با این جهش و

۱. از جابر بن عبد الله است که گفت: «شنیدم رسول خدا ﷺ درباره قطع وحی می‌گفت: در همان بین که راه می‌رفتم ناگهان صدایی از جانب آسمان شنیدم. چون سر برداشتم همان فرشته‌ای را که در حراء به من روی آورده بود در میان آسمان و زمین بالای تختی نشسته دیدم و چنان هراسناک شدم که به زمین افتادم، آنگاه برخاسته و به سوی خانواده‌ام برگشتم و گفتم مرا ببوشانید! مرا ببوشانید! در همان حال خداوند، «یا ایها المُدَّثِرُ» را نازل فرمود.»

در تفسیر مجمع البیان، این حدیث با اندک تفاوتی از یحیی بن ابی کثیر نقل شده. در کتاب‌های تفسیر و حدیث چنین آمده که در اوایل آشکارا شدن جبرئیل، آن حضرت جامه‌اش را به خود می‌پیچید، تا آنکه به آن انس یافت. و نیز گویند چون آیات «یا ایها المُدَّثِرُ» نازل شد، می‌گفت: کیست که ایمان آرد؟! (مؤلف)



تحول ناگهانی هماهنگ و آماده شود و تفصیل آینده وحی را با آرامش و آمادگی کامل دریابد.

از این جهت امر وحی و نبوت باید مانند دیگر مفاصل و تحولات حیات باشد که در آن اصل جهش و تحول ناشی از امر و اراده خاص ربوبی است و پس از آن در مجرای عمومی تدریج و تکمیل استعداد و فعلیت پیش می‌رود. زیرا چنان‌که گذشت، زمان در تکوین صورت‌ها و مواد غذایی و تکمیل و تبدیل آن‌ها از شرایط و علل استعدادی است، در تحقق و تکامل معنویات مانند علوم و تجربه و کشف و همچنین دریافت کامل وحی نیز گذشت زمان دخالت دارد.

از تابش‌های نخستین وحی زمانی گذشت و روح مقدس گیرنده وحی را در حال انتظار و نگرانی گذاشت تا نگرانی و تشویش که از انگیزه‌های نفسانی است، از میان برود و قوای درک و فکرش برای دریافت آیات و فرمان‌های آینده آماده گردد و فشار و سنگینی آن‌ها را تحمل نماید: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۱ از جهت دیگر این فاصله پر از نگرانی و اضطراب قطع وحی، هرگونه احتمال دخالت حس لا شعور و نقش اراده و اندیشه شخصی را از میان برد.

پس از آن قطع و فاصله نخستین، وحی با آمادگی بیشتر وحی‌گیرنده و روش تدریجی و تنجیم شروع شد و آیات تا آخرین روزهای عمر آن حضرت نازل گردید. این روش نجومی نزول آیات برای آن بود که در نفوس و عقول دیگران نیز کاملاً جای گیرد و فرمان‌ها یکی پس از دیگری تحقق یابد و برای هر حادثه‌ای رهنما باشد.

و نو مسلمانان همواره خود را زیر نظر و مشمول عنایت و تربیت پروردگار ببینند و عقایدشان محکم‌تر و دریافت و عملشان بیشتر و ثابت‌تر گردد و در هر لغزش و

۱. ما به زودی گفتاری سنگین وزن بر تو خواهیم افکند. مژمل (۷۳)، ۵.

انحرافی، از هدایت وحی درسی بیاموزند و مشکلات روحی و اجتماعی را چنان‌که هست بفهمند و به بهترین صورتی تفسیر و توجیه نمایند تا مردمی نو ساخته برای ساختن دنیایی نو شوند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً، كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً، وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ (فرقان ۲۵ / ۳۲-۳۳): «کسانی که کافر شده‌اند، گویند چرا قرآن یکباره بر او نازل نشده است؟ این چنین نازل شده تا قلب تو را به آن استوار داریم، و پی‌درپی آورده‌ایم آن را. و هیچ داستانی را برای تو پیش نمی‌آورند مگر آنکه ما حق و بهترین تفسیر تو را بیاوریم.»

تابش وحی، بسان تابش آفتاب، نخست آفاق بالای روح آن حضرت را تابان کرد، آنگاه با گذشت زمان، اعماق نفس و قلب و قوای نازل‌ترش را فرا گرفت تا ضمیرش را از نفوذ هر انگیزه مخالفی نگه دارد، و آن را ثابت بدارد: «لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» و از قلب صاف و ثابت او بر دیگران بتابد.

نظام تابش وحی بر آفاق روحی که پهناورتر از زمین و آسمان بود، صورت برتر و معقول تابش خورشید بر آفاق محسوس است: «و الضحی» و فواصل و تناوب و غروب آن مانند همین نظام محسوس، آرامش‌بخش و آماده‌کننده برای دریافت بیشتر و مواجهه کامل‌تر بود: «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى»^۱ آرامش شب و تابش روز که به

۱. زان سبب فرمود یزدان و الضحی
قول دیگر کاین ضحی را خواست دوست
ورنه برفانی قسم گفتن خطاست
باز و اللیل است ستاری او
آفتابش چون برآمد زان فلک
وصل پیدا گشت از عین بلا

و الضحی نور ضمیر مصطفی
هم برای آنکه این هم عکس اوست
خود فنا چه لایق گفت خداست
وین تن خاکسی زنگاری او
باش شب تن گفت همین ما و دعک
زان حلاوت شد عبارت ما قلی

(مؤلف)، مثنوی مولانا، دفتر دوم، ابیات ۲۹۵ تا ۳۰۱.



تقدیر حکیم رحیم و برای تربیت و تکمیل خلق است چنان تنظیم یافته تا پی در پی برآیند و بیش از حد معین دوام نیابند. بنابراین وحی و نبوت و معارف ناشی از آنها چون جهان محسوس، نظام و حسابی دارد و طلوع و غروب وحی چون طلوع و غروب آفتاب هر دو نمایاننده رحمت و تدبیر پروردگار است، و قطع وحی در زمانی کوتاه یا دراز، مانند فراگیری شب، نشانه این نیست که خداوند شخص یا خلق را رها کرده و به خود واگذارده یا به خشم آمده و دشمن شده است: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى».

«وَلِالْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى، وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»: «الآخرة» به قرینه سیاق مطلب و در مقابل «الاولی» زندگی بعد از مرحله اولی است و تعمیم دارد، و اگر مقصود از «الآخرة» همان عالم دیگر باشد، در مقابل آن دنیا مناسب تر از الاولی بود. لام «الآخرة» و لسوف برای تأکید مطلب و جواب قسم است. سوف نیز با دلالت بر تأخیر متضمن تأکید است: آنچه پس از این در پیش داری برای تو بهتر است از مرحله اولی یا عالم دنیا. بعد از این و حتماً، پروردگارت به تو آن قدر اعطا کند که دیگر نگرانی نداشته باشی و خشنود شوی.

از این جواب قسم ها و تأکیدها معلوم می شود که آن حضرت از این اندیشناک بود که مبادا فشار وحی و فرمان های آن از یک سو و از سوی دیگر دشواری ها و ناهمواری های امر رسالت و اوضاع ناسازگار، دوام یابد یا مدت آن بسیار طولانی شود و رسالتش پیش نرود.

گرچه در آیه از عطای رضایتبخش نامی برده نشده ولی مضامین و شأن نزول آیات و اضافه رب «ربک» به آن دلالت دارد: انتظار و چشم داشت آن حضرت همین بود که سختی ها هموار شود و مسئولیت رسالت انجام گیرد و مردم هدایت و تربیت شوند. و آنچه مفسرین آورده و در روایات آمده است از لوازم و مصادیق همین



انجام رسالت و تکمیل وحی است که پس از مرحله سخت نخستین انجام شد. در مراحل بعد «الآخرة» تاریکی های شرک زایل گردید و نور هدایت اذهان را روشن و چشم ها را باز و زبان ها را گویا کرد و از انسان های کر و گنگ و لال و ناتوان، مردمی شنوا و بینا و گویا و بلنداندیش و توانا ساخت، این نور هدایت پس از دوره اول برای همیشه غروب نکرد، و پس از هر غروبی طلوعی داشته و دارد و تا نهایت کار زمین و آسمان بر نفوس مستعدی همی تابد و ایمان و توان می بخشد.

در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام این عطای رضایت بخش به شفاعت تفسیر شده است. در حقیقت شفاعت با اذن و رضایت خداوند ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ از لوازم و آثار هدایت است.^۱

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»: استفهام الم یجدک، برای تنبیه و طلب اقرار، و فاعل آن و افعال بعد، ضمیر راجع به رب است. معنای این فعل با تعدی به دو مفعول اشعار به این دارد که در میان مردم یتیمی ناشناس و بی مأوی بود. فعل آوی، متضمن معنای جای و پناه دادن و سرپرستی و محبت نمودن است. مفعول آوی و هدی و اغنی، ضمیرهای خطاب مقدر است که از هر یک از افعال قبل از آن ها معلوم می شود و برای کوتاهی فواصل آیات احتیاجی به ذکر آن ها نیست. شاید که دو

۱. ن. ک به ج ۲ مجموعه آثار، ذیل آیه ۴۸ بقره، ص ۲۳۹.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «دیگران می گویند امید بخش ترین آیات قرآن آیه «یا عبادِی الذّین اَسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ»، است. و ما اهل بیت گوئیم امیدبخش ترین آیات آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» است. «و به خدا سوگند آن همان شفاعت می باشد که خداوند آن را درباره اهل لا اله الا الله عطا کرده است تا آنکه آن حضرت بگوید راضی شدم.» (ابو نعیم، حلیة الاولیاء)

در مجمع البیان مضمون همین روایت از حرث بن شریح و او از محمد بن حنفیه، نقل شده. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «رضایت جدم به این است که هیچ خدا پرستی «موحدی» در آتش نماند...» و روایات دیگری نیز بدین مضمون آمده است. (مؤلف)



مفعول مقدر باشد، یکی به واسطه «بک» و دیگر بلاواسطه «الناس»: آیا تو را یتیمی بی پناه نیافت، پس از آن مردم را به وسیله تو پناه داد.

تاریخ روشن زندگانی و وضع دوران طفولیت آن حضرت شاهد صادق و خدشه ناپذیر بر این است که لطف خاص پروردگار پیوسته شامل حالش بوده او را در مأواهای پاک و پراز مهر جای داده و از موجبات انحراف‌های فکری و اخلاقی محیط بر کنارش می‌داشت:

بیش از شش ماه از مرحله تکوینش نگذشته بود که پدر جوانش عبدالله در شهر یثرب و در میان دایی زادگانش چشم از دنیا بست.

مرگ عبدالله که کوچکترین و عزیزترین فرزندان عبدالمطلب بود، سرور قریش و مردم مکه را ماتم زده کرد. در میان چنین اندوه و ماتم و اشک و آه مادر بی سرپرستش، دوره جنینی را گذراند و به دنیا چشم گشود.

و چون وادی شرک آلود و کوه‌های محیط و گرفته مکه و اوضاع فکری و اخلاقی آن و همچنین چهره افسرده و شیر غم آلود مادر، با پرورش اولی چنین طفلی مناسب نبود، عنایت ربوبی او را در آغوش زن پاک سرشتی به نام حلیمه سعديه جای داد. این زن با همان نظر اول چنان مجذوب آن طفل شد که بدون نظر به پاداش او را دربرگرفت و در آغوشش مأوی داد و با خود به صحرا برد و در میان محبت خانواده و قبیله اش جای داد: «فاوی».

مقدم او برای آن خانواده و قبیله منشأ خیر و برکت گردید.

در آغوش مهر پرور این زن و قبیله اش و در مأوی بیابان باز و نوازش نسیم و انوار، جسم و روحش بیش از حد معمول رشد می‌یافت. مورخین داستان‌های عجیبی از وضع این طفل از حلیمه نقل می‌کنند، گوید: هیچ‌گاه جز از پستان راست شیر ننوشید و پستان دیگر را برای برادر همشیرش واگذارده بود. هر گاه شب‌ها در میان خیمه گریه سر می‌داد چون او را از خیمه بیرون می‌بردند و زیر آسمان می‌گذاردم چهره اش باز و چشمانش به



ستاره‌ها دوخته می‌شد. و همین‌که توانست به پا خیزد و راه رود با برادران رضاعی و همسالانش همراه گوسفندان، چالاک به راه افتاد. این زن در هر سال یک یا دو بار او را به مکه نزد مادر و خویشانش می‌برد. پس از پنج سالگی که رشدش کامل شد به مکه‌اش بازگرداند و این بار در آغوش مادری مأوا گرفت که گذشت زمان و دیدن این فرزند آلامش را سبک کرده بود. دوران این مأوا هم بیش از یک سال نپایید که مادرش همه رنج‌های گذشته و امیدهای آینده را با خود از دنیا برد. چهارمین مأوایش خانه گل و دل عبدالمطلب گردید.

آن پیرمرد عالی‌قدر در چهره و حرکات و گفتار فرزندزاده‌اش همه امجاد و مواریث اجداد و سیمای فرزندش عبدالله و هزاران اسرار را مشاهده می‌کرد، و چنان به او دل بست که روز و شب از او جدا نمی‌شد، در بستر خود او را می‌خواباند و در مسند سروریش پهلوی خود می‌نشاند و در مجالس از فرزندان بزرگسالش مقدم می‌داشت و رفتارش با او سرشار از محبت و ادب متقابل بود. سایه مأوای این سرور هم چندان نپایید، بیش از هشت سال از عمر پرحادثه‌اش نگذشته بود که خود را در کنار بستر مرگ شیخ مکه و وارث فضایل گذشتگانش دید. در حالی که چشمش به چشم او دوخته و دستش در میان دست او بود. جدش در آخرین نفس‌های زندگی دست یتیم عبدالله را در میان گزیده‌ترین فرزندان خود ابوطالب گذارد و چشم بر هم نهاد. در سال‌های پرحادثه پیش از بعثت و پس از آن، ابوطالب و فرزندانش و خانه‌اش مأوای امن و پناهگاه محکم و مدافع دائم آن حضرت بود: «فأوی». در آن یتیمی و این تغییر مأواها و جابه‌جا شدن‌ها لطف و عنایت پروردگار را مشاهده می‌کرد، او را متکی به خدا و مستقل بار آورد و به دردها و سختی‌های یتیمان و بینوایان و نابه‌سامانی‌های مردم از نزدیک آشنایش کرد. و آن مأواهای پر از مهر و دامن‌های پاک روحش را



از محبت و خیر سرشار نمود و برای او در برابر تأثر از یتیمی و نفوذ او هام و عقاید باطل که همه جا را گرفته بود، حریم امنی بود. در سراسر دوران طفولیت و جوانی سخنی نابجا یا ناسزا و رفتاری ناروا از او دیده نشد.

«وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ. وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ»: و وجدك، عطف به مفهوم مثبت «الم یجدك»، یا حال، و می شود به تقدیر حرف استفهام و نفی ماضی باشد «اما وجدك».

مفسرین در توجیه این آیه و در معنای ضال، احتمالاتی داده اند: در مجمع البیان تا هفت احتمال ذکر شده که سه احتمال آن راجع به داستان هایی از گم شدن آن حضرت در بیابان یا شهر مکه است. و خواسته اند ضال را گم شده معنا کنند، با آنکه اصطلاح و استعمال رایج کلمه ضال موافق با این معنا نیست و داستان های ذکر شده بیش از آنکه سند و اعتباری ندارد، بنابر بعضی این داستان ها نعمت هدایت «فهدی» باید راجع به کسانی باشد که آن حضرت را یافته اند! و بیش از همه، این آیات در مقام نعمت های معروف و چشم گیر است. و اگر آن حضرت در طفولیت چند ساعتی راه خانه یا قبیله را گم کرده و سپس یافته باشد، آیا ارزش دارد که این گونه در قرآن تذکر داده شود و در ردیف آن نعمت های مشهود و معروف ذکر گردد؟! بعضی ضال را، ناشناخته معنا کرده اند: تو در میان قومت ناشناخته بودی، پس خداوند آن ها را به شناسایی تو هدایت کرد. این معنا نیز از ظاهر لغت ضال و ظاهر آیه و زندگی معروف آن حضرت دور است. و همچنین بسیاری از مفسرین کوشیده اند تا هرچه می توانند معنا و احتمال از این آیه بیرون آرند و گویا بیش از تفسیر، خواسته اند وسعت ذهن و قدرت تخیل خود را بنمایانند تا آنجا که فخر رازی بیست توجیه و احتمال برای این آیه آورده که بیشتر آن ها بیش از آنکه با ظاهر آیه و کلمات آن تناسب ندارد خود گمراه کننده است.



سه معنای دیگر از هفت معنایی که در مجمع البیان آمده این است که تو در نبوت و شریعت یا شناسایی حق و یا طریق زندگی گمراه بودی پس خداوند هدایتت نمود. و همه این معانی درست و مستقیم و مطابق با واقع است و احتیاجی به توجیهاات دور و نامناسب ندارد، زیرا واضح است که این خبرها و تذکرها: «الم یجدک... و وجدک» راجع به نعمت‌ها و الطاف گذشتهٔ پروردگار به آن حضرت است که از آغاز زندگی و طفولیتش تا اوایل نزول وحی و پیش از نزول این آیات مشمول آن‌ها بوده. تاریخ روشن زندگی آن حضرت شاهد گویا و رسایی است که هیچ‌گاه از طریق توحید و راه حق منحرف نشد و دچار گمراهی‌های شرک و انحراف‌های محیط خود نگردید. بنابراین معنای وجدک ضالاً، همین است که اگر خداوند تو را هدایت و تربیت نمی‌کرد تو خود نمی‌توانستی خدا را با اسماء و صفاتش، و طریق ایمان و احکام را بشناسی و به سوی آن‌ها هدایت شوی و از آن‌ها غافل بودی: ﴿... مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾: «چنین نبود که خود بدانی که چیست کتاب و ایمان ولی آن را نوری قرار دادیم تا به آن هر کسی از بندگان خود را که بخواهیم هدایت می‌نماییم» (شورا ۵۲/۴۲). ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾. (یوسف ۱۲/۳)

شاید هدایت در این آیه «و وجدک ضالاً فهدی» که بدون ذکر مورد آمده منصرف به هدایت عام باشد: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ (طه ۲۰/۵۰)، ﴿الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾ (اعلیٰ ۸۷/۳). هدایت به معنای عام چنان‌که پیش از این گفته شد، هدایت قوای غریزی و فطری و عقلی به سوی مقاصد و مطلوب‌ها و ارائهٔ طریق برای به فعلیت رساندن آن‌ها می‌باشد تا هر استعدادی به کمال فعلیت و مطلوب خود برسد. ضلالت در مقابل هدایت به این معنای عام، خاموشی قوا و رکود استعدادها یا انحراف آن‌ها از طریق کمال است، که از نقص خلقت و فساد محیط و



اختیار طریق شر و گناه ناشی می شود و موجب اختلال قوا و استعدادهای نفسی و عقلی می گردد و شخص را از درک هرگونه هدایت باز می دارد: ﴿وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (صف ۶۱/۵) ﴿وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (جمعه ۶۲/۵).

همین که لطف خاص پروردگار شامل پیمبر آینده بود و او را از تأثیر محیط شرک‌زا و آلوده برکنار و پاک داشت و قوای نفسی و عقلی او را پرورش داد، خود هدایت یا زمینه‌ای برای هدایت برتر عقلی و از طریق وحی بود.

«وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»: این آیه منطبق با زمانی است که آن حضرت در کفالت عمویش ابوطالب بود و پس از آن به وسیله خدیجه و اموال او بی نیاز گردید. ابوطالب پس از پدرش عبدالمطلب هم خود عیال‌مند و هم سرپرست خاندان هاشم و سرور قریش و وارث مقام پدر بود. همان پدری که خوان نعمت بی دریغ او برای نزدیک و دور و انسان و حیوان چنان گسترده بود که طیور بیابان هم از آن بهره‌مند بودند و از این جهت او را «مطعم الطیر» می خواندند. در چنین وضع و موقعیتی که ابوطالب داشت محمد ﷺ در کفالت او درآمد و برای یاری به عموی عیال‌مندش به مسافرت و کار و کوشش برخاست تا آنکه در آغاز دوره جوانی با ابوطالب سفر دور و دشوار شام را در پیش گرفت. در نتیجه این کوشش‌ها هم دارای تجربه و بصیرت و توانایی در کار تجارت گردید و هم به امانت شهرت یافت و نظر خدیجه آن زن هوشمند و توانگر و بزرگواری به سویس جلب شد و از او تقاضای سرپرستی کاروان گرانمایه‌اش را که به شام می رفت نمود. از این مسافرت سودی برآمد که خدیجه را خشنود نمود و گشایشی در زندگی ابوطالب و زمینه‌ای برای پیشرفت دعوت آینده فراهم گردید. آشنایی نزدیک خدیجه با خصایل عالی آن حضرت و آنچه از روشن‌بین‌ها شنیده بود و شعور شخصی خودش پیش‌بینی می کرد، موجب پیشنهاد ازدواج گردید و پس از آن از جان و دل ثروتش را در اختیار آن حضرت نهاد:



«وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي».

آن یتیمی و سرپرستی، آن راه‌یابی و هدایت، آن بینوایی و بی‌نیازی، نمونه‌های بارزی از تدبیر و تقدیر پروردگار درباره تربیت آن حضرت بود تا پیمبری شود که دردها و بینوایی‌ها و نابسامانی‌ها را خود دیده باشد و کار هدایت و تربیت مردم را تقدیر نماید و درماندگان را یاری و گمراهان را رهبری دهد و بینوایان را بی‌نیاز سازد.

اگر مفعول مقدر افعال «اَوَى و هَدَى و اَغْنَى» جار و مجرور «بک» باشد، مقام بالاتر آن حضرت را می‌رساند؛ یعنی بیش از آنکه خود مأوی یافتی و هدایت شدی و بی‌نیاز گردیدی، دیگران هم به وسیله تو مأوی یافتند و هدایت شدند و بی‌نیاز گردیدند، گرچه این تقدیر و معنا منفی با اطلاق این افعال نیست و در واقع هم چنین بوده، ولی چون این معانی بعد از رسالت و هجرت و ابلاغ کامل نبوت تحقق یافته و این سوره در اوایل بعثت نازل شده، از جهت زمان، انطباق ندارد. و نیز بیان این نعمت‌های سابق و به رخ کشیدن آن‌ها برای این بود که در سختی‌ها و ناهمواری‌هایی که پس از ابلاغ رسالت خواهد پیش آید، همواره استوار و به لطف پروردگارش پیوسته امیدوار باشد و در آن گیرودار بزرگ تاریخی و حوادث آن خود را در پناه او بداند.

«فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَهْزُ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»: فاما،

تفریع از آیات سابق است که نعمت‌های بزرگ و گوناگون را بیان نمود و متضمن تفصیل و شرط می‌باشد.

بعضی‌ها «لا تَكْهَر» خوانده‌اند: اما آنچه پس از آن نعمت‌های ربوبی بر عهده‌داری همین است که یتیم را دل‌شکسته و زیر دست نگردانی یا در مقابل او روی ترش ننمایی.

یتیم که از محبت و پناهندگی پدر محروم شده بیش از هرچه خود را نیازمند به چهره‌های محبت‌آمیز می‌نگرد. با نشان دادن روی خوش به یتیم که برای هر کس و



در هر حال میسر است، روح حساس و رنجیده‌اش آرام می‌گیرد و شکست خوردگیش جبران می‌شود و خود را در پناه افراد و سرپرستی سرپرستان می‌نگرد و اگر از هر گونه نوازش و سرپرستی محروم ماند و شکست خورده و حقیر و ناامید و دارای کینه و عقده شد، هم استعدادهایش ضایع می‌گردد و هم موجودی خطرناک برای دیگران می‌شود.

در حدیث از ابن ابی اوفی چنین رسیده است: «ما در محضر رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که پسری روی آورد و گفت: پسری یتیم، خواهری یتیم، مادری بیوه! ما را از آنچه خداوند روزیت داده اطعام نما! خداوند از آنچه نزد خود دارد چندان به تو دهد تا خشنود شوی! آن حضرت فرمود: ای پسر چه خوب سخن گفتی!. آی بلال هرچه داریم بیاور. بلال بیست و یک دانه خرما آورد، آن حضرت فرمود: هفت دانه از آن تو، هفت دانه از آن خواهرانت و هفت دانه از آن مادرت باشد. معاذ از جای برخاست و دست بر سر آن پسرک - که از فرزندان مهاجرین بود - کشید و گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را خلف پدرت گرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای معاذ دیدم چه رفتاری کردی. معاذ گفت بر او رحم آوردم آن حضرت فرمود: «هر که سرپرستی یتیمی را به عهده گیرد و آن را نیکو انجام دهد و دست نوازش بر سر او نهد خداوند به عدد هر مویی برایش حسنه‌ای ثبت کند و گناهی محو نماید و درجه‌ای بالایش برد.»

از عبدالله بن مسعود: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که بر سر یتیمی دست نوازش کشد، هر مویی که دستش از آن می‌گذرد، در قیامت نوری است.» و فرمود: «من و سرپرست یتیم مانند این دو (انگشت سبابه و ابهامش را نشان داد) در بهشت باشیم، آنگاه که از خداوند عز و جل پروا گیرد.^۱

۱. همه این احادیث در مجمع‌البیان نقل شده است.



معنای اصطلاحی «السائل»، خواهان نیازمند و معنای «نهر» راندن و رنجاندن است. مفهوم این نهی «فلا تنهر» مانند نهی «فلا تقهر» این است که اگر نتوان نیاز سائل را برآورد نباید رانده و رنجور و ناامیدش کرد، زیرا هر سائلی بیش از نیاز مادی که امکان انجامش گاه هست و گاه نیست، به روی باز و پذیرش درخواست نیازمند است و اگر چنین پذیرشی نیافت و رانده شد شکست خورده و ناامید می‌شود و به هر پستی تن می‌دهد.

ظاهراً سائل که مطلق آمده، هر پرسنده نیازمند است تا سؤال و نیازش چه باشد و برای چه روی آرد؟ بعضی گفته‌اند مقصود طالب علم است. تفریح و ترتیب هر یک از فرمان‌های «فلا تقهر... فلا تنهر، فحدث» بر هر یک از نعمت‌های یادآوری شده مؤید همین نظر است: همین‌که تو جويا بودی و پروردگارت به تو روی آورد و با لطف خاص و نور نبوت، از میان گمراهی‌های جاهلیت هدایت نمود، تو هم باید چهره رحمت خدا باشی و طالب حق را از خود نرانی.

روش آن حضرت با سائل چنین بود که اگر از مطلبی می‌پرسید با گشاده‌رویی و در حد دریافت و زبان سائل روشنش می‌نمود و اگر مالی می‌خواست بی‌درنگ می‌داد و اگر نداشت سر به زیر می‌افکند و سائل را نمی‌راند تا خود منصرف گردد. ظاهر از نعمت مضاف «نعمه ربك» نعمت خاص پروردگاری است که در این آیه مانند آیه «ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ...» به رب مضاف نسبت داده شده. آنچه روی ربوبیت رب را می‌نمایاند، بیش از نعمت‌های عمومی، همین نعمت‌ها و دستگیری‌های خاص است. همین ربوبیت است که در ناتوانی و درماندگی و بیش از تدبیر و اختیار رخ می‌نمایاند و بیشتر مردم از بیشتر آن غافل‌اند. یادآوری نعمت‌ها و دستگیری‌های سابق پروردگار، برای دیگران یا برای خود «حدیث نفس نمودن» انسان را پیوسته خوشبین و امیدوار می‌سازد و به عمل و امید دارد و همین یادآوری



نوعی شکر است که نعمت و ایمان به منعم را می‌افزاید. آن یتیم بی‌پناه و نادار «محمد ﷺ» بر اثر همین شکر نعمت و یادآوری الطاف گذشتهٔ پروردگارش بود که نخست عائله‌ای را سرپرست شد و سپس سرپرستی قوم و قبیله و ملت و دنیا را به عهده گرفت.

در این سوره، پس از دو سوگند، سه وعده، سه تذکر، سه فرمان آمده است: وعده دربارهٔ حال و آینده، تذکرات راجع به گذشته، فرمان‌ها دربارهٔ عمل. از آیهٔ یک تا پنج طول آیات چون طول شعاع نور «و الضحی» و پرتو وحی و سایهٔ رحمت شب به تدریج گسترش یافته است: از یک کلمهٔ کوتاه «و الضحی» تا دو و سه و چهار کلمهٔ بلند، و با حرکات و ایقاعات آرام و فواصل الف مقصوره که بعد از فتحه و فتحه‌ها آمده، محیط سراسر محبت و لطف پیوسته را می‌نمایاند: از نخستین تابش نور و برآمدن روز و وزش نسیم و آرامش شب، و آیندهٔ امیدانگیز و رضایت‌بخش. آیات ۶ تا ۸ با همین فواصل و تصدیر استفهام دارای لحن تذکاری و انگیزنده است. سه آیهٔ آخر با تغییر اوزان فواصل دارای لحن متفوق و تنبیه و آمرانه است. لغات و اوزان خاص فعلی و اسمی این سوره: الضحی. سچی. ودعک. قلی. عائل. لا تقهر. حدث.